

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بخش چهارم از بخش‌های چهارگانه مبحث «نکاح»، آن‌طوری که مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) تعیین کردند مربوط به عیوبی است که باعث فسخ عقد نکاح است و این عیوب همان‌طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید سه قسم است: یک قسم آن مخصوص به عیوب زن است، یک قسم آن مربوط به عیوب مرد است و یک قسم هم مشترک بین زن و مرد است. در قسم اول از این بحث فرمودند عیوبی که زن می‌تواند طبق آن عیوب، نکاح را فسخ کند و از شوهرش جدا بشود چند چیز است: یکی مسئله «جنون» بود که گذشت، دوم مسئله «خصاء» است که اگر او خصی باشد.^۱ درباره «خصاء» که معنای «خصاء» چیست؟ فرق «خصاء» با «جَب» چیست؟ فرق «خصاء» با «وَجاء» چیست؟ جامع آن این است که باید عیبی باشد که به مسئله زناشویی آسیب برساند. اگر عیبی نباشد که به مسئله زناشویی آسیب برساند، جزء عیوب موجب فسخ نیست؛ اگر نص خاصی هم باشد، باید توجیه شود که او یک مشکلی دارد و این مشکل را بیان نکرد، بیافتد در مسئله «تدلیس» که در نصوص «خصاء» مسئله «تدلیس» ذکر شده است، در بعضی از روایات دارد که او باید تعزیر شود، بزنند او را که خود را تدلیس کرد، یک نقصی باید باشد که جزء تدلیس به حساب بیاید؛ اما اگر نه، یک حادثه‌ای در دستگاه آمیزش این مرد پیش آمد که این نه به اصل آمیزش آسیب می‌رساند، نه حق زن تفویت می‌شود که مرحوم شیخ طوسی در المبسوط اشکال او

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۶۲.

این است که اگر این به آمیزش آسیب نمی‌رساند، چرا زن بتواند فسخ کند؟! قبلاً هم رسم بود که عده‌ای را خواجه می‌کردند، خواجه همان خَصی است که برای حرمسرا مَحرم باشد که از او کار آمیزشی ساخته نیست. و اگر آن‌طوری که مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علیه) در المبسوط دارد که کار آمیزش از او ساخته است؛ منتها در نزول منی مشکلی دارد، آن جزء عیوب موجب فسخ نیست.^۱ «علی‌ایّ حال» اینکه عده‌ای را خَصی می‌کردند، خواجه می‌کردند تا در حرمسرا بماند، برای اینکه او محروم از آمیزش بود و اگر به آن حد نرسد، به چه دلیل این موجب فسخ باشد؟

پرسش: ...

پاسخ: بله، غرض این است که «خصاء» چه هست که عیب باشد؟ عیبی به آمیزش می‌رساند یا عیبی در نقص بدنی است؟ مثل اینکه دست کسی آسیب دیده است؛ حالا یا مادرزادی نقص داشت یا در اثر تصادف نقص داشت، به هر حال نقص است؛ اما این کاری به آمیزش ندارد که زن بتواند در اثر این نقص عقد را فسخ کند.

پرسش: ...

پاسخ: بسیار خوب! اگر او تدلیس کرد باید تنبیه شود، خیار در این‌گونه از موارد که نیست، مشکل دیگری ممکن است پیش بیاید. غرض این است که جزء عیوب موجب فسخ نیست. اگر به جایی برسد که به آمیزش آسیب برساند، می‌شود جزء عیوبی که حق زن است که به استناد این فسخ شود؛ لذا در تفسیر «خصاء»، در تفسیر «وجاء» که موجوء همان خَصی است، در تفسیر «جَب» که مقطوع است اینها یک تشابهی دارند؛ وقتی اینها می‌توانند جزء عیوب حق زن باشد برای فسخ که به آمیزش آسیب برسانند؛ یا لااقل در تولید آسیب برسانند که او

۱. المبسوط فی فقه الإمامیه، ج ۴، ص ۲۶۶.

دیگر مولّد فرزند نباشد که یک حقی برای زن تفویت شده باشد. اینکه می‌فرمایند: «و الخضاء» ایشان معنا کردند، «و الخضاء و هو سل الأنثیین»؛ بیضتین را آب بکنند که منی تولید نشود. «و فی معناه الوجاء»؛ موجوء هم همین خواجه است، همین خَصی است.

این مقدار را ایشان در صدر بحث کردند، در اثنای بحث مسئله نقد مرحوم شیخ طوسی و اینها را ذکر کردند. حالا اجمالاً وقتی این عیب است که به آمیزش آسیب برساند یا در فرزندداری آسیب برساند که حقی از حقوق زن تفویت شده باشد. فرمود: «و هو سل الأنثیین و فی معناه الوجاء و إنما یفسخ به مع سبقه علی العقد»؛ درباره جنون یک تفصیلی بود که قبول نشد، اینکه جنون سابق و جنون لاحق باهم فرق داشته باشند، این قبول نشد. درباره خواجهگی بین قبل و بعد فرق هست که اگر قبل بود باعث فسخ است و اگر بعد پدید آمد باعث فسخ نیست. «و إنما یفسخ به مع سبقه علی العقد». این فرمایشی که مرحوم محقق در متن دارند، به استناد نصوص متعددی است که در باب سیزده الآن باید قرائت کنیم. «و قیل و إن تجدد بعد العقد»؛ برخی‌ها گفتند وِزان «خضاء» وِزان همان «جنون» و مانند آن است که بین سبق و لحوق فرقی نیست؛ چه این عیب قبل از عقد باشد، چه عیب بعد از عقد باشد سبب فسخ است. مرحوم محقق در مسئله قبل فرمود: «و هو موضع تردد» درباره تشخیص وقت نماز؛ اما این‌جا فرمود: «و لیس بمعتمد»، این تفصیل پذیرفته شده نیست، این دومین عیب از عیوب موجب فسخ است. عمده روایات مسئله است که ببینیم اصل آن را ثابت می‌کند یا نه؟ اگر اصل آن را ثابت می‌کند، بین سبق و لحوق فرق است یا نه؟ بین اقسام خواجهگی فرق است یا نه؟

نکته مهم آن است که در مسئله قبل سخن از این بود که مثلاً عِدّه نگه بدارند و مانند آن، اگر روایتی موضوع مأخوذ در آن روایت، کلمه «زوج» و مانند آن باشد، شمول آن نسبت به عقد موقت یک مقداری با تأمل همراه

است، برای اینکه بعضی‌ها گفتند به اینکه این زوج نیست تا آثار زوجیت بار باشد، به دلیل اینکه در مسئله «ارث» که حکم دائر مدار زوج است؛ نه مرد زوج زن است، نه زن زوجه مرد، هیچ کدام ارث نمی‌برند. چون حکم دائر مدار زوجه است و زوجه آن است که ارث ببرند؛ پس این حکم شامل عقد موقت نمی‌شود در بحث‌های قبل، نه در بحث «ارث». اگر دارد که اگر شما مُردید زنتان باید عده نگه دارد، زوجتان باید عده نگه دارد، اینکه زوج نیست، به دلیل اینکه ارث نمی‌برد. اگر عنوان «زوج» اخذ شده است، او که زوج نیست؛ لذا ارث نمی‌برد و چون ارث نمی‌برد، مسئله عده او هم مشکل دارد. آن را با آیات نمی‌شود اثبات کرد، ولی نصوص خاصه می‌فرماید به اینکه فرقی بین نکاح دائم و نکاح منقطع نیست. اما در مسئله «عیوب» سخن از زوج نیست، سخن از ازدواج نیست، سخن از نکاح است. بنابراین این عیوب، چه در نکاح دائم، چه در نکاح منقطع سبب فسخ است، چون حکم دائر مدار نکاح است. درباره اینکه این نکاح است و نکاح دو قسم است که تردیدی نیست و در اصل نکاح هم که ارث اخذ نشده تا کسی بگوید اینها چون ارث نمی‌برند، پس نکاحی در کار نیست. نوع روایات وارد در باب سیزده، مسئله نکاح است: «إِنَّمَا يَرَدُّ النِّكَاحُ بِكَذَا وَكَذَا وَكَذَا». بنابراین اگر در مسئله «عده» و مانند آن برخی تأمل داشتند که آیا عده عقد انقطاعی مثل عده عقد دائم است یا نه؟ برای اینکه نصوص برای زوجیت است و این زوجه نیست. در مسئله «عیوب موجب فسخ» این تأمل و تردید هم نیست، برای اینکه حکم دائر مدار نکاح است و نکاح هم درباره نکاح منقطع است و درباره نکاح دائم یکسان است.

پرسش: ...

پاسخ: بله فرق نمی‌کند إمرأة است، زوجه که در کار نبود، زن اوست. او را می‌گویند «مرء»، دیگری را هم یک «تاء» به آن اضافه می‌کنند می‌گویند «مرأة»؛ مرء و امرأة یعنی زن و مرد، نه یعنی زن و شوهر. این إمرأة به او اسناد

دارد، البته اسنادش به نکاح منقطع هم درست است. اگر چنانچه إمرأ باشد در برابر إمرأة، إمرأة باشد در برابر إمرأ، یعنی زن و مرد، نه یعنی زن و شوهر؛ اگر این است که یقیناً شامل حال نکاح منقطع هم می‌شود.

پرسش: ...

پاسخ: بله، اگر چنانچه خود شارع مقدس آمده بین نکاح دائم و نکاح منقطع فرق گذاشته است، آن وقت یک فرق داخلی است. اگر گفت حق زن هست، فارق دلیل می‌خواهد؛ اما در مسئله زوج از همان اول وقتی ماهیت نکاح منقطع را مشخص کردند، «أن لا ترثه و لا يرثها»، اصلاً ماهیت نکاح منقطع عدم ارث بود.

در ذیل بحث جلسه قبل، مسئله فرق گذاشتن بین اوقات صلات هست که می‌گفتند مرسله صدوق دارد که اگر کسی بین اوقات نماز فرق بگذارد او جنون ندارد. این را مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در همان جلد ۲۱ صفحه ۲۲۶ روایت سوم از باب دوازده دارد؛ مرحوم صدوق «قَالَ رَوَى أَنَّهُ إِنْ بَلَغَ بِهِ الْجُنُونُ مَبْلَغاً لَا يَعْرِفُ أَوْقَاتَ الصَّلَاةِ فُرْقَ بَيْنَهُمَا فَإِنْ عَرَفَ أَوْقَاتَ الصَّلَاةِ فَلْتَصْبِرِ الْمَرْأَةُ مَعَهُ فَقَدْ بُلِيَتْ». قبلاً هم این را ملاحظه فرمودید که اگر مرسله مرحوم صدوق یا مانند صدوق به صورت ارسال مسلم باشد بگوید «قال الصادق عليه السلام»، در این گونه از مراسیل اعتمادی هست و تکیه می‌کنند؛ معلوم می‌شود پیش او مسلم بود صریحاً می‌گوید امام صادق (سلام الله علیه) فرمود، «قال الصادق عليه السلام». اما اگر از سنخ «رَوَى» باشد، آن هم نه «روی عن الصادق عليه السلام»، صرف «رَوَى» باشد، یک مرسله کم‌بهاست. گذشته از این، این نمی‌تواند بر فرض هم معتبر باشد در برابر روایات معتبر که دارد جنون سبب فسخ است این بتواند فرق بگذارد. از لحن این روایت هم پیداست که این در حقیقت به آن نصاب لازم در جنون نرسید، این مرحله ضعیفه از جنون است. «رَوَى أَنَّهُ إِنْ بَلَغَ بِهِ الْجُنُونُ مَبْلَغاً»؛ یعنی جنون اگر او را به آن حد بالاتر رساند که این «باء» باء تعدیه است «بلغ به الجنون» مثل

«ذهب به»؛ یعنی او را برد. جنون او را به حدی برساند که او وقت نماز را تشخیص ندهد. اما اگر وقت نماز را تشخیص داد؛ یعنی جنونش ضعیف بود، زن باید صبر بکند، برای اینکه حالا مبتلا شده به چنین بیماری، این طور نیست که هر بیماری سبب فسخ باشد. این روایتی بود که برخی‌ها خواستند به آن تمسک بکنند که بحث آن گذشت. اما روایات مسئله «خصاء» این است. (قبلاً این کار را می‌کردند، اسیر که می‌گرفتند از مصر یا غیر مصر، این جوان‌ها را خواجه می‌کردند تا به حرمسرای عده‌ای راه پیدا کنند که آن‌جا خدمت کنند و به قیمت گران‌تری هم می‌فروختند. آن اسیرهایی که سالم بودند به یک قیمت کمتری و متوسطی می‌فروختند و آنها که خواجه شده بودند به قیمت گران‌تری می‌فروختند، چون کاری از آنها ساخته نبود، برای خدمت کردند داخل منزل کاملاً آماده بودند) روایات باب سیزده این است، اولین روایت را مرحوم کلینی^۱ (رضوان الله تعالی علیه) «عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ». برخی از این روایات افرادی مثل «سهل» در آن هست، برخی از روایات از این هم منزّه است. مجموعاً چندتا روایت در باب سیزده است که به نصاب حجیت رسیده کاملاً. «عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ» این یک طریق. «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبِابٍ عَنْ بُكَيْرٍ» یا «ابن بُكَيْرٍ عَنْ أَبِيهِ» این سندی دیگر. «عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي خَصِيٍّ دَلَّسَ نَفْسَهُ لِمَرْأَةٍ مُسْلِمَةٍ»؛ این معلوم می‌شود یک عیبی است که اگر آن زن می‌دانست با این مرد ازدواج نمی‌کرد، او تدلیس کرده خواجه‌گی خود را؛ پس «خصاء» است از یک سو، «تدلیس» است از سوی دیگر. آن بزرگوارانی که می‌گویند «خصاء» عیب موجب فسخ نیست، می‌گویند این روایت اول باب سیزده اگر راه فسخ را باز کرده است براساس تدلیس است. حالا اینها باید پاسخ بدهند مگر هر تدلیسی فسخ‌آور است؟! «فِي خَصِيٍّ دَلَّسَ نَفْسَهُ لِمَرْأَةٍ مُسْلِمَةٍ فَتَزَوَّجَهَا»؛ خواجه بود، خودش را

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۱۰.

سالم نشان داد. حضرت فرموده باشد طبق این استفتاء: «يُفَرِّقُ بَيْنَهُمَا إِنْ شَاءَتِ الْمَرْأَةُ». یک وقت است که حکم حکومتی است، مسئول آن حاکم است؛ یک وقتی به مشیئت زن وابسته است، معلوم می‌شود حق مسلم زن است. اگر زن خواست، آن‌گاه «وَيُوجَعُ رَأْسُهُ»؛ چندتا تازیانه به سرش می‌زنند که چرا این خواجگی را تدلیس کرد و پوشاند؟ اما «وَإِنْ رَضِيَتْ بِهِ وَأَقَامَتْ مَعَهُ» چون حق مسلم زن است، اگر راضی شد با خواجگی مرد بسازد، «لَمْ يَكُنْ لَهَا بَعْدَ رِضَاهَا بِهِ أَنْ تَأْبَاهُ»^۱ بعد اباء بکند حق مسلم خودش را اثبات کرده است. این رضای به خواجگی، همان اسقاط حق فسخ است، بنابراین او دیگر حق مجدد ندارد. حالا این برای خصای اوست یا برای تدلیس اوست؟ درست است که این مسئله قابل طرح است، ولی اگر خصاء عیب نباشد که تدلیسی در کار نیست؛ او خواجگی خود را پوشاند، معلوم می‌شود که خواجگی عیب است. تدلیس که خودش «فی نفسه» سبب نیست، تدلیس یعنی نقصی را به جای کمال، عیبی را به جای صحت نشان بدهد. به هر حال این شیء یا ناقص است یا معیب! بین آنها کاملاً فرق است، برای هر دو هم ممکن است خیار باشد. یک فرش سه در چهار سالم برای اتاقی که مساحت آن بیست متر است این فرش سالم، ناقص است؛ اما یک فرشی که برای همان اتاق سه در چهار است یک گوشه آن پوسیده است یا سوخته است این معیب است. ما یک عیب داریم و یک نقص؛ حسابشان همه جا جداست، در مسئله زوجیت هم جداست. اگر تدلیس است معلوم می‌شود خصاء عیب است. اگر خصاء عیب نباشد، این خواجگی عیب نباشد، او چه بداند و چه نداند، این تدلیس نیست.

پس بنابراین اگر بعضی از آقایان گفتند که این روی خصاء نیست روی تدلیس هست، تدلیس به خصای او وابسته است، او «دَلْسَ نَفْسَهُ» گفت من خواجه نیستم. اگر خواجگی عیب نباشد تدلیس معنا ندارد. این روایتی را

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۲۷.

که مرحوم کلینی نقل کرد، صدوق (رضوان الله تعالى علیه) هم به اسناد خود از «علی بن رئاب» نقل کرد.^۱ مستحضرید که این روایت اول را که مرحوم کلینی نقل کرد، با دو سند نقل کرد. مرحوم صدوق با سند دوم نقل کرد.

روایت دوم این باب که مرحوم کلینی^۲ «عَنْهُمْ» (عن عدة من اصحابنا) عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ عَنْ زُرْعَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَمَاعَةَ» که این هم معتبر است «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»، سؤال کردند از حضرت «أَنَّ خَصِيًّا دَلَّسَ نَفْسَهُ لِمَرْأَةٍ»؛ این خواجگی عیب بود، حالا یا عیب در اصل آمیزش است یا در تولید نطفه است که این زن دیگر باردار نمی شود. «أَنَّ خَصِيًّا دَلَّسَ نَفْسَهُ لِمَرْأَةٍ» حکم چیست؟ فرمود: «يُفَرِّقُ بَيْنَهُمَا وَتَأْخُذُ مِنْهُ صَدَاقُهَا وَيُوجَعُ ظَهْرُهُ كَمَا دَلَّسَ نَفْسَهُ»؛^۳ آن جا که دارد «يُوجَعُ رَأْسُهُ» و این جا که دارد «يُوجَعُ ظَهْرُهُ»؛ یعنی حاکم در زدن مختار است حالا یا سر یا پشت، این زن مهریه را می گیرد. این همان حرف شیخ طوسی و مانند او را تقویت می کند، چون مهریه بعد از آمیزش است. اگر فرموده باشد که نصف مهر را می گیرد، این برای اصل عقد است؛ اما اگر دارد صداق را می گیرد یعنی ظاهراً همه صداق را می گیرد. اگر آمیزش نباشد که صداق نیست، کل صداق نیست.

پرسش: ...

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۴۲۴.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۱۱.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۲۷.

پاسخ: بله، اما اگر کسی ﴿كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^۱ شد چه؟ در جریان حیوان، حقوق فراوانی برای حیوان گذاشتند که صورت حیوان را زنند، یک؛ هر جا که به آب رسیدند مهلت بدهند و صبر کنند آب را بر او عرضه کنند؛ اما همان بیان نورانی که از امام صادق (سلام الله علیه) بود که فرمود شتر را این جا نکشیم، برویم بیابان بکشیم که این حیوانات بخورند بهتر از این اموی‌هاست^۲ برای همین جهت است. حالا نمی‌دانم این بحث را این جا مطرح کردیم یا در بحث تفسیر! ببینید آلوسی به هر حال جزء مفسران معتمد پیش متأخران است. از ایشان نقل می‌کند که سؤال کردند که آیا معاویه بهتر است یا عمر بن عبدالعزیز؟ چون می‌دانید عمر بن عبدالعزیز در عصر وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیه) بود به دستور امام باقر (سلام الله علیه) که شمش می‌بردند برای خرید و فروش می‌کردند، به صورت سکه دربیاید، بعد به صورت اوراق بهادار درآمد. او هیچ راهی نداشت، دید که خطبای نماز جمعه هم - معاذ الله - «بالصراحه» وجود مبارک حضرت را لعن می‌کنند. ایشان گفت که برای اینکه مثلاً نصیحت جامع باشد، این آیه سوره مبارکه «نحل» که ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾^۳، این تقریباً جامع‌ترین آیه‌ای است در مسائل اخلاقی. عمر بن عبدالعزیز دستور داد در خطبه‌های نماز جمعه این آیه را بجای سب علی بن ابیطالب بخوانند. فقط در همین حد

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۹؛ سوره فرقان، آیه ۴۴.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۱۵۹ و ۱۶۰؛ «السَّيِّدُ عَلِيُّ بْنُ خَازِمٍ الْمَدَنِيُّ شَارِحُ الصَّحِيفَةِ فِي الطَّبَقَاتِ الرَّفِيعَةِ فِي تَرْجُمَةِ الْفَرَزْدَقِ الشَّاعِرِ كَانَ أَبُوهُ غَالِبٌ مِنْ أَجَلِهِ قَوْمِهِ وَ سَرَاهِمُ سَيِّدُ بَادِيَةِ تَمِيمٍ وَلَهُ مَنَاقِبُ مَشْهُورَةٌ وَ مَحَابِدُ مَأْثُورَةٌ فَمِنْ ذَلِكَ أَنَّهُ أَصَابَ أَهْلَ الْكُوفَةِ مَجَاعَةً فَخَرَجَ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَى الْبُوَادِي فَكَانَ هُوَ رَئِيسَ قَوْمِهِ وَ كَانَ سُحَيْمُ بْنُ وَبَيْلٍ رَئِيسَ قَوْمِهِ فَاجْتَمَعُوا بِمَكَانٍ يُقَالُ لَهُ صَوَارُ فِي طَرْفِ السَّمَاءِ مِنْ بِلَادِ كَلْبٍ عَلَى مَسِيرَةِ يَوْمٍ مِنَ الْكُوفَةِ فَعَقَرَ غَالِبٌ لِأَهْلِهِ نَاقَةً وَ صَنَعَ مِنْهَا طَعَامًا وَ أَهْدَىٰ إِلَى قَوْمِهِ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ جَفَانًا مِنْ تَرِيدٍ وَ وَجَّهَ إِلَى سُحَيْمٍ جَنْفَةً فَكَفَّاهَا وَ ضَرَبَ الَّذِي أَتَىٰ بِهَا وَ قَالَ أَنَا مُفْتَقِرٌ إِلَى طَعَامٍ غَالِبٌ إِذَا نَحَرَ نَاقَةً نَحَرْتُ أُخْرَىٰ فَوَقَعَتِ الْمُنَافَرَةُ وَ نَحَرَ سُحَيْمٌ لِأَهْلِهِ نَاقَةً فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ عَقَرَ غَالِبٌ لِأَهْلِهِ نَاقَتَيْنِ فَعَقَرَ سُحَيْمٌ لِأَهْلِهِ نَاقَتَيْنِ فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الثَّلَاثُ نَحَرَ غَالِبٌ ثَلَاثًا فَنَحَرَ سُحَيْمٌ ثَلَاثًا فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الرَّابِعُ عَقَرَ غَالِبٌ مِائَةَ نَاقَةٍ فَلَمْ يَكُنْ عِنْدَ سُحَيْمٍ هَذَا الْقَدْرُ فَلَمْ يَعْقِرْ شَيْئًا وَ أَسْرَهَا فِي نَفْسِهِ فَلَمَّا تَقَضَّتِ الْمَجَاعَةُ وَ دَخَلَتِ النَّاسُ الْكُوفَةَ قَالَ بُو رِيَاحٍ لِسُحَيْمٍ جَرَزَتْ عَلَيْنَا عَارَ الدَّهْرِ هَلَّا نَحَرْتُ مِثْلَ مَا نَحَرَ وَ كُنَّا نُعْطِيكَ مَكَانَ كُلِّ نَاقَةٍ نَاقَتَيْنِ فَاعْتَذَرَ أَنَّ إِلَهُهُ كَانَتْ غَائِبَةً وَ عَقَرَ ثَلَاثًا مِائَةَ [نَاقَةٍ] وَ قَالَ لِلنَّاسِ شَأْنَكُمْ وَ الْأَكْلُ وَ كَانَ ذَلِكَ فِي خِلَافَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فَاسْتَفْتَى (عليه السلام) فِي الْأَكْلِ مِنْهَا فَقَضَىٰ بِتَحْرِيمِهَا وَ قَالَ هَذِهِ ذُبَحَتْ لِغَيْرِ مَأْكَلَةٍ وَ لَمْ يَكُنِ الْمَقْصُودُ مِنْهَا إِلَّا الْمَفَاخِرَةُ وَ الْمُبَاهَاةُ فَالْقِيَّتْ لِحُومِهَا عَلَى كُنَاسَةِ الْكُوفَةِ فَالْكَلْبُ الْكِلَابُ وَ الْفَيْبَانُ وَ الرَّحْمُ».

۳. سوره نحل، آیه ۹۰.

می توانست تغییر بدهد. نمی توانست بگوید سبّ نکنید! گفت این آیه را بجای آن بخوانید. یک محبوبیت هم پیدا کرد. همین آلوسی نقل می کنند که سؤال کردند که معاویه بهتر است یا نه؟ ایشان باورمندانه نقل می کند که آن غباری که وارد بینی فرس معاویه شد، بهتر از صدتا عمر بن عبدالعزیز است! وقتی از اول شما چند نفر را بیاورید این گونه تربیت بکنی، بگویی بگویی بگویی، وقتی بالا آمد همین طور می شود. آلوسی جزء آن عصرها هم که نیست، جزء متأخرین است. این طور اثر کرده در مردم!

همان روایتی که آن روز نقل کردیم که حضرت فرمود این جا نحر نکنید، بیابان که رسیدند حالا فرمود این جا این شتر را نحر کنید. عرض کردند آن جا روستا بود یک عده ای می خوردند، فرمود این حیوانات بخورند بهتر از آن مردم است. اینکه ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ﴾، این فحش نیست. همه تعبیرات قرآن کریم تحقیق است و نه تحقیر، چون همه آیات قرآن کریم نور است و ادب! می گوید: ﴿بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾، این سه تا راه دارد: یا راهی که نظیر کاری که امام چهارم^۱ و پنجم^۲ (سلام الله علیهما) هر دو درباره سرزمین عرفات کردند که آنها گفتند: «مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجَ وَ أَقَلَّ الْحَجِيجَ»، حضرت نشان داد؛ یا انسان آن چشم را باز کند و ببیند، یا حرف اینها را باور کند، یا دو روز صبر کند بعد از مرگ ببیند اینها به چه صورتی درمی آیند؟! سه تا راه دارد. این تحقیق است نه تحقیر؛ لذا آنها که با وضع دیگر هستند به صورت دیگر می بینند. لذا فرمود که آن حیوانات بخورند بهتر است، الآن هم همین طور است. چگونه

۱. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري (عليه السلام)، ص ۶۰۶ و ۶۰۷؛ «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ وَاقِفٌ بِعَرَفَاتٍ لِلزُّهْرِيِّ كَمْ تَقْدَرُ هَاهُنَا مِنَ النَّاسِ قَالَ أَقْدَرُ أَرْبَعَةَ آلَافٍ أَلْفٍ وَ خَمْسِمِائَةَ أَلْفٍ كُلُّهُمْ حُجَّاجٌ قَصَدُوا اللَّهَ بِأَمَالِهِمْ وَ يَدْعُونَهُ بِضَجِيجٍ أَصْوَاتِهِمْ فَقَالَ لَهُ يَا زُهْرِيُّ مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجَ وَ أَقَلَّ الْحَجِيجَ فَقَالَ الزُّهْرِيُّ كُلُّهُمْ حُجَّاجٌ أَفَهُمْ قَلِيلٌ فَقَالَ لَهُ يَا زُهْرِيُّ أَذْذَ لِي وَجْهَكَ فَأَذْنَاهُ إِلَيْهِ فَمَسَحَ بِيَدِهِ وَجْهَهُ ثُمَّ قَالَ انْظُرْ [فَنَظَرَ] إِلَى النَّاسِ قَالَ الزُّهْرِيُّ فَرَأَيْتُ أُولَئِكَ الْخَلْقَ كُلَّهُمْ قِرْدَةً لَا أَرَى فِيهِمْ إِنْسَانًا إِلَّا فِي كُلِّ عَشْرَةٍ آلَافٍ وَاحِدًا مِنَ النَّاسِ...».

۲. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص ۱۸۴؛ «قَالَ أَبُو بَصِيرٍ لِلْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا أَكْثَرَ الْحَجِيجَ وَ أَغْظَمَ الضَّجِيجَ فَقَالَ بَلْ مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجَ وَ أَقَلَّ الْحَجِيجَ أَ تُحِبُّ أَنْ تُعَلِّمَ صِدْقٌ مَا أَقُولُهُ وَ تَرَاهُ عَيْنَانَا فَمَسَحَ عَلَى عَيْنَيْهِ وَ دَعَا بِدَعَوَاتٍ فَعَادَ بَصِيرًا فَقَالَ انْظُرْ يَا أَبَا بَصِيرٍ إِلَى الْحَجِيجِ قَالَ فَتَنَظَرْتُ فَإِذَا أَكْثَرُ النَّاسِ قِرْدَةً وَ خَنَازِيرُ وَ الْمُؤْمِنُ بَيْنَهُمْ كَالْكَوْكَبِ اللَّامِعِ فِي الظُّلُمَاءِ...».

می‌شود که آدم بعد از گذشت این همه جریان‌ها و روشن شدن تاریخ بگوید آن غباری که به بینی اسب معاویه رفته بهتر از صدا تا عمر بن عبدالعزیز است که او به هر وسیله‌ای بود لعن را برداشت؟! این است!

غرض این است که از این تعبیرات پیدا بود که پیش سائل‌ها این خصاء نقص است و از جواب ائمه (علیهم السلام) هم برمی‌آمد که این نقص را قبول داشتند، این عیب را قبول داشتند؛ وگرنه اگر خواجگی عیب نبود جای تدلیس نیست. اینکه دارد «تدلیس کردند، تدلیس کردند»، معلوم می‌شود عیب است.

همین روایت مرحوم کلینی را مرحوم شیخ به اسنادش «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ» نقل کرد. «وَالَّذِي قَبْلَهُ» را «بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ» نقل کرد.^۱ غرض این است که هم روایت اول را گذشته از کلینی، صدوق با سند خاص نقل کرد، هم روایت دوم کلینی را شیخ طوسی با سند مخصوص یاد کرده است.

روایت سوم که مرحوم شیخ طوسی «بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ» نقل کرد این است که «بَعَثْتُ بِمَسْأَلَةٍ مَعَ ابْنِ أُعَيْنٍ»؛ «ابن أعین» را با این استفتاء خدمت حضرت فرستادم. «قُلْتُ سَلُّهُ عَنْ خَصِيٍّ دَلَّسَ نَفْسَهُ لِمَرْأَةٍ»؛ یک خواجه‌ای که خود را سالم معرفی کرد و همسر یک زنی شد. «وَدَخَلَ بِهَا» معلوم می‌شود که این خواجگی او به حدی نبود که مانع آمیزش باشد. حالا چه خصیصه‌ایی بین خواجه و غیر خواجه است در نزول هست یا در غیر نزول، در فتور هست یا غیر فتور، «فَوَجَدْتُهُ خَصِيًّا»؛ زن یافت که او خواجه است؛ معلوم می‌شود که یک حقی از زن تفویت شده است. «قَالَ يُفَرِّقُ بَيْنَهُمَا وَ يُوجَعُ ظَهْرُهُ وَ يَكُونُ لَهَا الْمَهْرُ لِذُخُولِهِ

۱. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۷، ص ۴۳۲.

عَلَيْهَا»^۱ حالا این «دَخَلَ بِهَا» یا «دَخَلَ عَلَيْهَا»؟ این همان آمیزش معهود است؟ اگر آن است که چرا «دخوله بها» نفرمود؟ اگر آمیزش معهود نیست، جا برای «دخوله علیها» هست. فرمود به اینکه «يُفَرِّقُ بَيْنَهُمَا». اما حالا حاکم جدا کند یا دیگری؟ به قرینه نصوص دیگر معلوم می‌شود حق مسلم زن است، چون خود آن روایت صحیحہ قبلی گفت اگر «إن رضیت بها» عیبی ندارد، اگر «لم ترض» می‌تواند جدا شود.

روایت چهارم این باب که مرحوم صدوق «بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ» نقل کرد این است که «سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَجُودَ مَبَارَكِ إِمَامِ بَاقِرٍ (سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهِ) «عَنْ خَصِيٍّ تَزَوَّجَ امْرَأَةً وَهِيَ تَعْلَمُ أَنَّهُ خَصِيٌّ»؛ زن می‌داند او خواجه است. «قَالَ جَائِزٌ»؛ عیب ندارد، چون عالم است یعنی از حق خودش گذشته است. «قِيلَ لَهُ إِنَّهُ مَكَثَ مَعَهَا مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ طَلَّقَهَا هَلْ عَلَيْهَا عِدَّةٌ»؛ اینها با هم بودند بعد از یک مدتی این شوهر آن زن را طلاق داد، آیا او باید عده داشته باشد؟ «قَالَ نَعَمْ أَلَيْسَ قَدْ لَذَّتْ مِنْهَا وَلَذَّتْ مِنْهُ» این حتماً باید بر مسئله آمیزش حمل شود. یک عده است کاری به آمیزش ندارد که آن عده وفات است و حساب دیگری دارد؛ وگرنه جدایی طلاق حتماً اگر آمیزش نشده باشد، جا برای عده نیست. فرمود به اینکه چون لذت بردند؛ لذت‌های تقبیل و امثال تقبیل که عده نمی‌آورد. «قِيلَ لَهُ فَهَلْ كَانَ عَلَيْهَا فِيمَا يَكُونُ مِنْهُ غُسْلٌ قَالَ إِنْ كَانَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ مِنْهُ أُمْنَتْ»؛ یعنی منی، اگر چنانچه باشد «أُمْنَتْ» یعنی امنا می‌آید، «فَإِنْ عَلَيْهَا غُسْلًا». اگر کاری بکند که زن «أُمْنَتْ»، نه «أَمِنَ الرَّجُلُ». اگر این التذاذ در حدی است که باعث اِمنای زن است، «أُمْنَتْ» این زن منی از او بیرون بیاید، «فَإِنْ عَلَيْهَا غُسْلًا»، «قِيلَ فَلَهُ أَنْ يَرْجِعَ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّدَاقِ إِذَا طَلَّقَهَا قَالَ لَا».^۲ این «إِلَّا وَ لَا بَدَّ» باید بر

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۲۷.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۲۷ و ۲۲۸.

آمیزش حمل شود، نه صرف التذاذ ولو باعث امنای زن شود، چون آمیزش است که مهر را مستقر می‌کند، نه التذاذ ولو به حدی که باعث امنای زن شود. غُسل هست برای اینکه نزول منی غسل‌آور است. اما صرف التذاذی که باعث امنای باشد «أَمْنَت»، این باعث استقرار مهر نیست. لذا این با مسئله مهر مشکل دارد که کی هست که از بحث فعلی ما بیرون است.

پرسش:

پاسخ: در بحث «عده» هم همین‌طور؛ اگر چنانچه این آمیزش نباشد، به چه مناسبت عده باشد؟! در مسئله «عده وفات» حسابی دیگر است؛ وگرنه در غیر آن به چه مناسبت عده باشد؟! «علی‌ایّ حال» این مشکلی از مشکلات ما را حل نمی‌کند، فقط این مقدار را حل می‌کند که اگر یک کسی خواجه بود و اقدام به ازدواج کرد و زن راضی بود، فسخی نیست؛ بله، این معارض با روایات دیگر هم نیست. حالا می‌ماند بقیه روایات - إن شاء الله -

«و الحمد لله رب العالمین»